

# پیدایش آنارشیزم

## در قرن نوزدهم

ناقص العقل میباشند؟

اما با يك دید باید «آنارشیزم» پدیده قرن نوزده را اینچنین شناخت: نظریه‌ی سیاسی، تئوری، یا فلسفه‌ای که قدرت سیاسی را بهر شکل که باشد نامطلوب می‌شمارد و بعبادت دیگر، آنارشیزم یعنی جامعه‌ای که حکومت نداشته باشد و «فرد» بدون هیچ مانع و رادعی آزاد باشد و بدین معنادر حقیقت «آنارشیزم» تندترین شاخه «اندیویدولو-الیزم» (۲) و افراطی‌ترین رشته «فردگرایی»

در حالیکه اروپای قرن نوزدهم سرمست از رفاه و ثروت بود، يك عقیده و يك «ایسم» تازه در میان ذوق و شوق فراوان متولد گردید و همانند سایر «ایسم‌ها»! و نظریه‌ها و فلسفه‌های سیاسی و اجتماعی، مسورد توجه و استقبال قرار گرفت.

این «دکترین» همان عقیده مشهور «آنارشیزم»<sup>۱</sup> Anarchism است که امروز معمولاً بمعنای هرج و مرج طلبی گرفته شده و عملاً يك اعتقاد مرده و نابود شده تلقی میگردد که معتقدان بآن افرادی معلول و

۱- از Anarchia در زبان یونانی به معنای «عدم حکومت»

۲- از individu در زبان فرانسه، به معنای «فرد» - تئوری سیاسی که سعادت فرد را غایت عمل اجتماعی و زندگی می‌شمارد و مبنای آن بر این فرض است که سودجویی فرد لزوماً به تأمین سود کلی جامعه منجر نخواهد شد. بر طبق این نظریه فرد به خودی خود غایتی است و علی‌رغم فشار جامعه، باید مستقل و آزاد باشد. برخی «اندیویدولو-الیزم» را به معنای‌هایی فرد از قید الزامات و وظایف اجتماعی و نفس پرستی آزادانه گرفته‌اند. در زبان فارسی «اصالت فرد» و «فردگرایی» معادل اندیویدولو-الیزم بکار گرفته است.

عادلانهی ثروت تولید شده با کار را که موجد جرم است، از میان برداریم، نیازی به داد خواهی نخواهد بود.

ما از بچگی عادت کرده ایم که باید دولت داشته باشیم. اما تاریخ بشر خلاف این را نشان میدهد. اعصار پیشرفتهای بزرگ فکری و اقتصادی هنگامی آغاز میشود که گروههای کوچک یا بخشهایی از بشریت قدرت فرمانروایان را میکشند و بخشی از آزادی مقرر خود را بازمی یابند. بشر به نسبت مستقیم آزادی فردی پیش میرود. (۲)

«گرو پاتکین» در عین حال یک آنارشیست ضد خدا و مذهب بود و با وی اندیشه آنارشیستی با کمونیسم آمیخته شد و بدین جهت با لقب پدر «آنارشیسم کمونیست» ا داده اند.

«لئو تولستوی» از آنارشیستهای مذهبی و هوادار مسالمت بود. وی وجود دولت را با اصول مسیحیت متناقض میدانست و معتقد بود که تنها «همحبت» است که باید بر مردم حکومت کند. مردم باید از خدمت نظام و پرداخت مالیات و رجوع به محاکم خودداری کنند!

میگویند آراء تولستوی در تکوین فکر «عدم خشونت» در گاندی رهبر بزرگ هند مؤثر افتاد. معروفترین و متفقدترین آنارشیست اروپایی «میشل باکونین» بود که از سال ۱۸۴۵ تا سال ۱۸۷۶ آنارشیسم کمونیست انقلابی اروپا را رهبری میکرد و با «کارل مارکس» بنیانگذاری کمونیسم

است و لذا هر چند که هسته مرکزی آن دشمنی و مخالفت با دولت است، ولی در عین حال هر نوع قدرت سازمان یافته اجتماعی و دینی را نیز محکوم میکند!

این مکتب سرچشمه همه شرور اجتماعی را قوانین دولتها میدانند و بهمین دلیل خواستار از میان رفتن همه دولتها و هوادار همکاری داوطلبانه! و به نظامی می اندیشد که نتیجه همکاری آزادانه باشد و بهترین شکل آن ایجاد گروههای خود مختار است! بهترین حکومتها آن است که اصلا حکومت نکند، و موقعی که مردم برای چنین وضعی آماده باشند، بهترین حکومت همان چیزی خواهد بود که خواهند داشت آنارشیستها تأکید میکنند که گردش نظام اقتصادی در جامعهی آزاد و خالی از اجبار بهتر خواهد شد و آنچه که امروز دولت به زور انجام میدهد، گروههای داوطلب بهتر انجام داد.....

«تور» آنارشیست امریکایی، آنارشیسم را «اعتقاد به یک هدف عالی و به وجود ثروت مشترک بر اساس دوست داشتن و خدمت کردن به دیگران و تعاون و معاضدت متقابل و احترام گذاردن ارادی و داوطلبانه به حقوق دیگران» تعریف میکند. (۳)  
الیزه رکلوژ Elisee reclus آنارشیست فرانسوی میگوید:

«هدف ما زیستن بدون دولت و بدون قانون است»  
گرو پاتکین آنارشیست بزرگ روس، میگفت:  
«اگر سیستم موجود مزیت طبقه ای و توزیع نا-

۳- نگاهی به تاریخ جهان / ج ۲ / صفحه ۱۰۲۸

۴- فرهنگ سیاسی / داریوش آشوری / صفحه ۳۰

مرام چنان پیوند زد که امروز جدا کردن این مفاهیم از آن بسیار مشکل است .

هر چند که کنگره بین‌المللی آنارشیستهای جهان در سالهای ۱۸۷۷ و ۱۹۰۷ تشکیل شد. ولی هیچگاه آنها موفق به تأسیس تشکیلات دائمی برای خود نشدند و آنارشیسم بنا بر طبیعت و ذات خود نمیتوانست يك نهضت سازمان یافته و متشکل باشد ....

\* \* \*

بر خلاف مفهوم تندو خشنی که امروز آنارشیسم بخود گرفته و موجب بی اعتباری آن شده است ، برخی این مرام را يك فلسفه وایدآل و آرمان بزرگ میدانند که بسیاری از مردان عالی و نیک را بخود جلب کرده است !

آنها میگویند: تمدن کنونی خیلی غامض تر و پیچیده تر از آنست که بتواند در مسانهای ساده! آنارشیسم را بپذیرد !

اما آنچه را که ما در پایان این مقال میتوانیم اظهار نظر کنیم این است که اولاً: از نظر جامعه شناسی میلاد آنارشیسم در اواسط قرن نوزدهم يك «راکسیون» و عکس العمل صد درصد طبیعی بود نسبت به قدرتهای استبدادی و حکومتهای مطلقه که مردم روزگاری در آزار آنها رنج کشیده بودند. و بنا بر این خیلی طبیعی بود که گروهی در برابر فشار و ظلم فوق العاده حکومتها، نسبت به اصل حکومت اظهار تردید کنند و چنین بخواهند که هیچ حکومتی وجود نداشته باشد !

جهانی همکاری داشت ولی پس از مدتی بر اثر اختلاف نظر، مارکس او پیروانش را از اتحادیه بین‌المللی که به وجود آورده بود بیرون راند. (۵) در هر حال آنارشیستها هر چند که از نظر روشهای عملی و سبک کار با هم موافق نیستند ولی در اشاعه نظریه «بگذار بکنند»! (۶) بر همه شئون زندگی و جنبه‌های فعالیت بشر و بر افکندن هر نوع حکومت چه مستبد و چه دموکرات، اتفاق نظر دارند .

آنها دموکراسی را نیز استبداد اکثریت میدانند که شر آن کمی کمتر از استبداد امپراطوری است؟! و **ویلیام گادوین** در کتاب «تحقیق در عدالت سیاسی» که در سال ۱۷۹۳ منتشر شد از برافتادن هر نوع حکومت جانبداری میکند و حقوق و قانون را مخالف عقل می شمارد ....

صرف نظر از آنارشیستهای مسالمت جو گروه انقلابی آنها ایجاد هرج و مرج، ترور، اعتصاب عمومی ، واژگون کردن ناگهانی تشکیلات دولت را پیشنهاد میکردند و این دسته در طول قرن نوزدهم عده زیادی از سیاستمداران و رؤسای جمهور جهان را کشتند و گاه دست به جنایتهای هولناکی میزدند .

این خشونتها که نشانه ضعف و یأس و ناامیدی بود، آنارشیسم را نه تنها پناهگاهی برای مردم تحریک شده و ناراضی قرار نداد بلکه افرادی خود خواه و فرصت طلب در زیر چتر این ایدآل دست به يك سلسله خشونتها و ستمهایی زدند که برای همیشه مفهوم خشونت، تعدی و هرج و مرج طلبی را با این

۵- القباى فلسفه جدید/ دکتر ذبیح اله جوادی/ صفحه ۱۲

۶- لسه فر Laissez faire

مخلوق شریف و پرارزشی که خدا «انسان» ش  
 ومهندس ایزاد و فرمانروای برآمده و اقتصادش  
 خواسته بود، از سیستم الهی دوری گزید و آفازشیم  
 را برگزید و ایزاد برآمده و اقتصاد را خدایی شناخت  
 که بدلخواه بر او فرمان برانند! و آنچه نصیبش شد  
 سرگشتگی از اینسو و آنسو... دلهره، اضطراب و بی-  
 قراری... وی رهنا دروادی حیرت به افت و  
 خیز پرداختن.... و آخر الامر ایزاد ماشین و برده ماده  
 و منکر هر نوع ارزش اخلاقی شدن و غوغای شکایت  
 مطلق، نفی وجود و فیهلیزم و باخره تبدیل «آدم»  
 به «آدمک»... و ای که چه تراژدی سهمناکی!

ثانیاً: پیدایش آفازشیمم با توجه به  
 محتواهای ضد و نقیض و بر رویهم «ناممقول» آن،  
 گویای خلاء شدید آرمانی است که در جامعه صنعتی  
 اروپای قرن نوزدهم پدید آمده بود و حاکی از این  
 واقعیت که «انسان متعالی» و وابسته به آسمان  
 آنگاه که از آسمان جدا شد و بگونه ذلت باری به  
 زمین چسبید و تنها به ماده اندیشید، مسخ شد و  
 همه ویژگیهای انسانی خود را از دست داد و باز بونی  
 و سرگردانی هر چه بیشتر دنبال این مکتب و آن مرام  
 رفت، بجای پرستش آفریدگار، خود را پرستید و  
 هوای خویش را خدای خویش گرفت!

## آسمان پراختر

این حجله مهر و ماه این کاخ ثریا را  
 از عشق، پریشان بین این جمع حیاری را  
 مجنون و طلبکارند آن لیلی لیلی را  
 این سقف پرازاختر این کاخ دل آرا را  
 باشی تو بهین دفتر صاحب دل دانا را  
 هم جاذبه حسنت برده همه دلها را  
 زین اسم شگفت انگیز بشناس مسی را  
 نگشود کسی هرگز این نقش معمار را  
 چون در دل شب بینند این منظر زیبارا  
 ای آنکه بر افروزی مهر و مه و شقری را

ناصر قمشه‌ای

شب خیز و تماشا کن خوش گنبد مینارا  
 بر قافله انجم شب چشم خرد بگشای  
 از جذبه عشق یار سرگشته چو پرگارند  
 نزروی عبث افراخت معمار ازل جانانا  
 ای کاخ نکو منظر ای گنبد پراختر  
 در ثابت و سیارت، حیران همه هشیاران  
 زین نقش پراز حیرت نقاش ازل بنگر  
 بسیار نشستندی اندر رصد فکرت  
 در قلزم حیرانی افتند نظر بازان  
 حمد آلك يا قدوس شكراً لك يا سبوح